

درس‌های تاریخ

ویل و اریل دورانت

ترجمهٔ محسن خادم



دورانت، ویلیام جیمز، ۱۸۸۵-۱۹۸۱.

درس‌های تاریخ / ویل و آریل دورانت؛ ترجمه محسن خادم. - تهران: ققنوس، ۱۳۷۸.
۱۶۶ ص.

ISBN: 978-964-311-204-2

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).

عنوان اصلی: *The Lessons of History*.

این کتاب با ترجمه احمد بطحایی توسط کتاب‌های جیبی: فرانکلین در سال ۱۳۵۰ منتشر شده است.

۱. تاریخ - فلسفه. الف. دورانت، آریل، ۱۸۹۸-۱۹۸۱، Durant, Ariel ب. خادم،

محسن، ۱۳۰۹ - ، مترجم. ج. عنوان.

۹۰۱ D۱۶/۸/۵۹۵۴

۴۹۸۹-۷۸م

کتابخانه ملی ایران

انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

ویل و اریل دورانت

درس‌های تاریخ

محسن خادم

چاپ ششم

۱۱۰۰ نسخه

زمستان ۱۳۹۲

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۲ - ۲۰۴ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978-964-311-204-2

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

- در باره کتاب و نویسندگانش ۵
- پیشگفتار ۹
۱. تأمل‌ها ۱۱
۲. تاریخ و زمین ۱۵
۳. زیست‌شناسی و تاریخ ۲۱
۴. نژاد و تاریخ ۳۱
۵. سرشت آدمی و تاریخ ۴۵
۶. اخلاق و تاریخ ۵۱
۷. دین و تاریخ ۵۹
۸. اقتصاد و تاریخ ۷۳
۹. سوسیالیسم و تاریخ ۸۳
۱۰. حکومت و تاریخ ۹۷
۱۱. تاریخ و جنگ ۱۱۵
۱۲. رشد و زوال ۱۲۳
۱۳. آیا پیشرفت واقعی است؟ ۱۳۵
- کتاب‌هایی که در یادداشت‌ها بدان‌ها اشاره شده است ۱۴۷
- یادداشت‌های مؤلف ۱۴۹
- نمایه ۱۵۳

توضیح

شماره‌های ساده در متن متعلق به یادداشت‌های نویسنده به زبان انگلیسی است، که در انتهای کتاب آمده است. شماره‌های میان پرانتز پانوشت‌ها و توضیحات مترجم است که در پایان هر فصل می‌خوانید.

در باره کتاب و نویسندگان

نویسندگان این دفتر ویلیام جیمز دورانت و همکار و همسرش آریل دورانت، مشهور به دورانت‌ها هستند، که در کار نوشتن کتاب‌های ساده درباره فلسفه و تاریخ و مسائل اجتماعی شهرتی عالمگیر دارند. در کشور ما نیز تاریخ تمدن^۱ ده جلدی آنان به همت مترجمانی چیره‌دست به فارسی برگردانیده شده است.

ویلیام (ویل) دورانت به سال ۱۸۸۵ در ایالت ماساچوست آمریکا به دنیا آمد و در ۱۹۰۷ از دانشکده سنت پیتر با درجه لیسانس فارغ‌التحصیل شد. ابتدا مدتی به کار خبرنگاری پرداخت، اما زود دست از آن کشید و در نیوجرسی در دانشکده‌ای به تدریس زبان‌های فرانسه، لاتین و انگلیسی و ریاضیات مشغول شد. چندی هم به مدرسه‌ای مذهبی در همان ایالت پیوست، اما محیط بی‌جنبش و تعلیمات آن را موافق ذوق و نیازهای خویش نیافت و آن‌جا را ترک گفت. باز در نیویورک در آموزشگاهی کار تدریس را از سر گرفت. در این گیرودارها موفق شد از دانشگاه کلمبیا در رشته فلسفه درجه دکترا دریافت کند، و نیز ضمن تدریس در آموزشگاه فوق با همسر آینده خویش آشنا شد.

1. *The Story of Civilization*

فعالیت نویسندگی ویل در سال ۱۹۱۷ با نگارش کتابی به نام *فلسفه و مسئله اجتماعی*^۱ آغاز شد. در سال ۱۹۲۶ کتاب معروف *سرگذشت فلسفه*^۲ او انتشار یافت که با موفقیت بی‌نظیری روبه‌رو شد و در عرض سه دهه بیش از دو میلیون نسخه آن به فروش رفت، و به سرعت به بیش‌تر زبان‌ها ترجمه شد. سال بعد تنها نوشته داستانی او با عنوان *گذار*^۳ به چاپ رسید. این کتاب در واقع شرح گمراهی‌ها و اشتباهات دینی و سیاسی خودش بود. در سال ۱۹۲۹ کتاب دیگری در زمینه فلسفه با عنوان *منازل فلسفه*^۴ نوشت، در سال ۱۹۷۰، تقریباً پس از پایان نگارش ده جلد *تاریخ تمدن*، (۱۹۲۹-۱۹۶۷)، و دفتر حاضر، کتابی منتشر ساخت با نام *تفسیر زندگی: بررسی ادبیات معاصر*^۵. این اثر ساده مجموعه یادداشت‌ها و نکات جالبی بود که در سراسر عمر خویش گرد آورده بود.

همان‌گونه که اشاره رفت، در نیویورک، هنگام تدریس، با یکی از شاگردان خود به نام آدا (آیدا) کوفمن^۶ آشنا شد و این آشنایی به ازدواج کشید. در آن زمان ویل ۲۸ ساله بود و همسرش تنها ۱۵ سال داشت. ویلیام این همسر بسیار جوان را آریل خواند، که بعدها نام قانونی وی گشت.

با این‌که آریل در نگارش تمام جلدهای *تاریخ تمدن*، شرکت و

1. *Philosophy and Social Problem*

۲. *The Story of Philosophy*: این کتاب را زنده‌یاد زریاب خوئی با عنوان *تاریخ فلسفه* ترجمه کرده و در سال ۱۳۳۵ منتشر شده است. دوران در پیشگفتار چاپ دوم کتاب خود علت برگزیدن «سرگذشت» را به جای «تاریخ» توضیح می‌دهد.

3. *Transition*

4. *The Mansions of Philosophy*

5. *Interpreation of Life: A Surney of Contemprary Literature*

6. Ada (Ida) Kufman

همکاری داشت، اما تا جلد هفتم آن، به نام آغاز عصر خرد، در سال ۱۹۶۱، رسماً نویسنده به حساب نیامده بود. از آن سال به بعد همکار رسمی جلدهای آینده شناخته شد، که از آن جمله بود جلد دهم، به نام روسو و انقلاب، اثری که دورانت‌ها را برندهٔ جایزهٔ پولیتزر ساخت. در کتاب زندگینامهٔ ما دو تن^۱، دورانت‌ها به شرح همکاری‌های خود پرداخته‌اند.

درآمدهای حاصل از فروش سرگذشت فلسفه، سبب شد که ویلیام تدریس را رها کند و زن و شوهر بی دغدغهٔ معاش، با فراغ خاطر اوقات خویش را صرف مطالعه و نگارش سازند (گاه تا چهارده ساعت در روز).

ویلیام در مصاحبه‌ای دربارهٔ نحوهٔ کاری که برگزیده بودند، چنین گفت: «پس از تکمیل هر جلد... دقیقاً مطالب جلد بعد را مشخص ساخته آن را به چندین فصل تقسیم می‌کنیم. پس از آن نگارش مطالب هر فصل بررسی می‌شود. معمولاً برای هر جلد تاریخ پانصد جلد کتاب می‌خوانیم، و در حین آن آنچه را مورد نیاز هر فصل است مطالعه می‌کنیم.»

در واقع دورانت‌ها زندگی خویش را وقف نگارش تاریخ چهار هزار سالهٔ بشر ساختند و کوشیدند آن ۴ هزاره را با دیدی بسیار وسیع و کلی بنگرند و سرگذشت آن را بسی جامع و دلپذیر به توصیف درآورند. خود در این باره می‌گویند: «این اقدامی خانوادگی بود، شاید هم حبس ابد، ولی از آن متأسف نیستیم.» همکاری در زندگی مشترک این زوج وفادار را مصداق دوستی و وفاداری ساخت، تا آن‌جا که سرانجام در سال ۱۹۸۱ به فاصلهٔ چند ماهی از پی هم به سرای دیگر

شتافتند.

ناگفته نماند که طرح کلی نگارش تاریخ تمدن، در سال ۱۹۱۵، هنگام مطالعه تاریخ تمدن در انگلیس^۱، اثر هانری تامس باکل^۲، به اندیشه ویلیام راه یافت، اما وی تصمیم گرفته بود برخلاف باکل تاریخ تمدن را به پایان برساند، و چیزی فراهم آورد که به گفته موریس مترلینگ «در شمار بزرگ‌ترین تاریخ‌های بشر است... جریانی یکدست، تابناک و خالی از عیب... قلم دکتر دورانت به هرچه پردازد آن را روشن و ساده می‌کند.»

در دفتر حاضر که پس‌گفتاری^۳ است بر ده جلد تاریخ تمدن، و در واقع، عصاره آن، دورانت‌ها کوشیده‌اند با دستیابی به گنجینه تاریخ چهار هزاره بشر، سرانجام به پرسش‌های بسیار کلی مطروح در تاریخ پاسخ گویند و به قول خود «دریابند تاریخ در باره سرشت و رفتار و امید و آینده انسان چه می‌تواند گفت.»

آنچه در خلال این مختصر سطور به چشم می‌خورد اندیشه‌های والا و نועدوستانه زوج نویسنده است، اینان پس از تجربه همه مکاتب و آرمان‌ها در کارگاه تاریخ (و به قول خود همه ایسم‌ها به مقتضای جوانی) و گذر از جنگ هفتاد و دو ملت، بزرگ‌ترین آموزه تاریخ را این می‌یابند که «صبورانه حقیقت را بپذیریم و پندارهای یکدیگر را ارج نهمیم.»

مترجم

1. *History of Civilization in England*

2. Henry Thomas Buckle (1821-62)

3. postlude

پیشگفتار

این دفتر درخور پیشگفتار مختصری است. پس از اتمام تاریخ تمدن تا سال ۱۷۸۹، به قصد چاپی با تجدیدنظر که در آن بسیاری از قلم‌افتادگی‌ها، خطاها، یا غلط‌های چاپی، تصحیح شده باشد، ده جلد آن را بازخوانی کردیم. در جریان کار، رویدادها و گزارش‌هایی را که ممکن است روشنگر وقایع جاری، احتمالات آینده، طبیعت بشری و روش کشورها باشند، یادداشت کردیم (در متن حاضر ارجاع به جلد‌های مختلف تاریخ نه به فرض سندیت آن‌هاست، بلکه از باب توضیح و مثال ذکر شده‌اند). کوشیدیم استنتاج‌ها را به پایان کار موکول کنیم، اما بی‌شک نظرگاه‌های از پیش شکل گرفته ما در انتخاب مطالب توضیحی تأثیر داشته‌اند. حاصل کار اثری است که می‌خوانید. در این جا بسیاری از نظریاتی که پیش از این ما گفته‌ایم یا دیگران بیان کرده‌اند، تکرار شده است؛ ما به اصالت و ابداع نظر نداریم بلکه به فراگیری و شمول می‌نگریم؛ آنچه عرضه می‌کنیم محصول بررسی تجربه انسان است، نه کشف و دریافت شخصی.

در این جا هم لازم می‌بینیم، همانند گذشته، از یاری و راهنمایی‌های دخترمان، اِثِل^۱ صمیمانه سپاسگزاری کنیم.

ویل و آریل دورانت

تأمل‌ها

هنگامی که مورخ تحقیقاتش را سرانجامی می‌دهد سؤال‌هایی فراروی خود می‌یابد: تحقیقات به چه کار آمده‌اند؟ آیا کار خویش را تنها سرگرمی ذکر ترقی و تنزل ملت‌ها، و آرمان‌ها، و بازگویی «داستان‌های تلخ مرگ شاهان»^(۱) یافته‌ای؟ آیا درباره طبیعت انسان بیش از آنچه مردم کوچه و بازار، بی‌مراجعه به کتاب‌ها فرا می‌گیرند، آموخته‌ای؟ آیا از تاریخ چیزی استنباط کرده‌ای که شرایط حال ما را روشن سازد، در داوری‌ها و سیاست‌ها راهنمایمان باشد، در برابر شبیخون‌های حیرت‌زدگی یا فراز و فرودهای دگرگونی فریادرسمان گردد؟ آیا در توالی حوادث گذشته قواعد و قوانینی دیده‌ای که بتوانی اعمال آینده بشر یا سرنوشت کشورها را پیش‌بینی کنی؟ از این‌ها گذشته، آیا درست است که «تاریخ معنایی ندارد»^۱ و چیزی به ما نمی‌آموزد، درست است که گذشته سراسر تکرار ملالت‌بار خطاهایی است که آینده محکوم به ارتکاب آن در میدانی وسیع‌تر و مقیاسی بزرگ‌تر است؟

هر از گاه ما هم چنین می‌اندیشیم، و انبوهه‌ای از شک و تردید بر مهمی که بر عهده گرفته‌ایم حمله‌ور می‌شود. از این جا شروع کنیم، آیا به درستی می‌دانیم گذشته چه بود، در واقع چه رخ داد یا تاریخ

«افسانه‌ای» است که «هر کس به نوعی حکایت می‌کند»؟ اطلاع ما از هر یک از وقایع گذشته پیوسته ناقص، و گاه ناصحیح است، شواهد چندگونه و مورخان متعصب و مغرض آن را تیره و مبهم ساخته‌اند، و شاید پابندی ما به دین و میهن‌پرستی آن را مسخ کرده باشد «بخش عمده تاریخ حدس و فرض است و بقیه تعصب». ^۲ حتی مورخی که می‌پندارد بر فراز عشق به میهن، دین، نژاد، و طبقه خود قرار گرفته است، در انتخاب مطالب و ظریف‌کاری‌های توصیفی تمایلات پنهان خویش را فاش می‌سازد. «مورخ همواره کار را بسیار آسان می‌گیرد، و شتابناک‌مشتی حقایق و چهره‌های قابل دستکاری را از میان انبوه اشباح و حوادث گذشته، که هرگز قدرت احاطه کامل بر پیچیدگی بسیار، یا فهم درست آن‌ها را ندارد، دست‌چین می‌کند». ^۳ از سوی دیگر، سرعت دگرگونی‌ها استنباط آینده از گذشته را بیش از هر عصری دچار مخاطره ساخته است. در سال ۱۹۱۵ شارل پگی ^(۲) عقیده داشت که «جهان از زمان مسیح به این طرف کم‌تر از سی سال گذشته تغییر کرده است». شاید یک دانشمند جوان فیزیک اینک اضافه کند که رشته او از سال ۱۹۰۹ تا به حال بیش از همه دوران تاریخ ثبت شده دگرگونی پیدا کرده است. هر سال - در جنگ‌ها گاه هر ماه - اختراع، ابداع، یا موقعیتی جدید، انطباق دوباره رفتارها و عقاید را به نوعی اجباری می‌کند. از این‌ها گذشته، به نظر می‌آید که در شیوه عمل انسان‌ها و مواد عنصر اتفاق، یا شاید آزادی، دخالت دارد. ما زیاد هم اطمینان نداریم که اتم‌ها، و به طریق اولی موجودات زنده، در آینده هم آن چنان واکنش نشان دهند، که می‌پنداریم در گذشته نشان داده‌اند. الکترون‌ها، مانند خدای کوپر ^(۳)، در مسیرهای اسرارآمیزی حرکت می‌کنند تا در انجام کارهای عجیب و غریبشان توفیق یابند، و

برخی دگرگونی‌های ناگهانی شخصیتی یا اوضاع و احوال ممکن است معادلات ملی را برهم زند. مانند زمانی که اسکندر تا سرحد مرگ باده‌گساری کرد و اجازه داد امپراتوری نوپایش پاره پاره گردد (۳۲۳ ق.م)، یا هنگامی که بر تخت نشستن تزاری که شیفته آداب پروسی بود (۱۷۶۲ م.) سبب شد فردریک کبیر از فاجعه نجات یابد.

مسلم است که تاریخ‌نگاری نمی‌تواند یک علم باشد و تنها می‌تواند یک صنعت، یک هنر و یک فلسفه باشد - صنعت به دلیل استخراج حقایق؛ هنر به سبب ایجاد نظمی با معنی در درون آشفتگی مطالب و مواد؛ فلسفه به خاطر روشنگری^۴ و جستجوی چشم‌انداز آینده. «زمان حال همان طومار گذشته است که برای اجرا شدن بسته شده و گذشته همان طومار حال است که برای شناخته شدن گسترده شده است»^۵ - یا ما چنین می‌پنداریم و امید داریم. در فلسفه می‌کوشیم که جزء را در پرتو کل بشناسیم؛ در «فلسفه تاریخ» جهد می‌کنیم که لحظه حال را در انوار گذشته ببینیم. می‌دانیم که در هر دو مورد نظر رسیدن به کمال است؛ و در هر دو مورد نگرش و احاطه کامل بر چیزی جز خطای باصره نیست. ما از تمامی تاریخ انسان بی‌خبریم؛ بسا که پیش از سومری‌ها یا مصری‌ها تمدن‌های بسیاری وجود داشته است، ما تازه دست به کار کاوش شده‌ایم! باید با دانش جزئی بسازیم و عمل کنیم، و نقداً به احتمالات قناعت ورزیم. در تاریخ، مانند علم و سیاست نسبت حاکم است و باید به تمام قواعد و دستورالعمل‌ها شک داشت. «تاریخ به کسانی که می‌کوشند به قهر جریان آن را به مسیرهای علمی یا مجاری منطقی بیندازند می‌خندد، تاریخ همه قواعد را درهم می‌ریزد، تصمیم‌های ما را باطل می‌سازد، تاریخ میزان و قاعده‌ای ندارد.»^۶ شاید در همین محدوده‌ها بتوانیم آن

قدر از تاریخ بیاموزیم که صبورانه واقعیت را بپذیریم و پندارهای یکدیگر را ارج نهمیم.

از آن‌جا که عمر انسان در زمان نجومی در حکم لحظه‌ای است، میهمان گذرای زمین، هاگ^(۴) نوع و پیوند^(۵) نژاد خویش، ترکیبی از جسم و روان و سرشت؛ عضو یک خانواده یا یک جماعت، متدین یا مُرتد در قلمرو یک آیین، واحدی است در اقتصاد، شاید شهروند کشوری یا سرباز ارتشی است، می‌توان در زمینه‌های مربوط به این‌ها - ستاره‌شناسی، زمین‌شناسی، جغرافی، زیست‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی، اخلاقیات، دین، اقتصاد، سیاست و جنگ - پرسید که تاریخ در باره سرشت، رفتار و آینده بشر چه دارد که بگوید. این هم کاری است خطیر و مشکوک و تنها یک ابله تلاش خواهد کرد که صدها قرن را در صدها برگ استنتاج‌های جسورانه و مخاطره‌آمیز فشرده سازد. ما دست به کار می‌شویم.

پی‌نوشت‌های فصل ۱

۱. از نمایشنامه ریچارد دوم اثر شکسپیر:

برای خدا بگذار بر سر خاک بنشینیم

و داستان‌های تلخ مرگ شاهان را بسراییم

۲. Charles Péguy (۱۸۷۵-۱۹۱۴): شاعر و نویسنده فرانسوی.

۳. William Cowper (۱۷۳۱-۱۸۰۰): شاعر سودایی انگلیسی، از سروده‌های

اوست:

خدا در مسیری اسرارآمیز در جنبش است

خوشا قدم زدنی در کنار خدا.

4. spore

5. scion

تاریخ و زمین

بیاپید تاریخ را وقایع گذشته یا گزارش وقایع گذشته تعریف کنیم، که این دوگانگی آن خود دردسرافزین است. تمام تاریخ بشر در حکم نقطه ناچیزی در فضاست، و نخستین درس آن فروتنی است. امکان دارد در هر لحظه ستاره دنباله‌داری به زمین نزدیک شود و گوی خاکی ما را در مسیری سرگیجه‌آور به معلق زدن اندازد، یا بخارها و حرارت آن از انسان گرفته تا کک و ساس را خفه کند؛ یا قطعه‌ای از خورشید خندان مماس گونه از آن بگریزد - همان گونه که برخی تصور دارند سیاره ما چند لحظه نجومی قبل چنین کرده - و بر سرمان فرود آید و به همه رنج‌ها و دردها پایان دهد. ما با سهل‌انگاری خویش این احتمالات را می‌پذیریم و به تلافی آن از زبان پاسکال به کیهان طعنه می‌زنیم که «وقتی عالم انسان را خرد و نابود ساخته است، باز هم انسان شریف‌تر از نابودکننده خویش خواهد بود، زیرا او می‌داند که مردنی است، اما عالم از پیروزی خود غافل است.»^۷

تاریخ تابع زمین‌شناسی است. هر روز در جایی دریا به روی خاک می‌گلتد یا زمین در دریا پیشروی می‌کند؛ شهرها در زیر آب ناپدید می‌شوند و کلیساهای زیر آب خفته ناقوس اندوهبار خود را به صدا درمی‌آورند. کوه‌ها با ضرباهنگ زایش و فرسایش، سر برمی‌آورند و

ناپدید می‌شوند؛ رودها پر آب می‌شوند و طغیان می‌کنند، یا می‌خشکند، یا مسیر عوض می‌کنند، دره‌های سرسبز تبدیل به کویر و برزخ‌ها تنگه می‌شوند. در چشم زمین‌شناسی همه سطح زمین سیال‌گونه است، و انسان بر فراز آن چنان نایمن در جنبش است که پطروس قدیس^(۱) بر سر امواج به سوی مسیح می‌رفت. اقلیم و آب و هوا آن‌گونه که مونتسکیو^(۲) و باکل^(۳) فرض می‌کردند بر ما مسلط نیست، اما دست و پایمان را بسته است. نبوغ انسان اغلب بر موانع زمین‌شناختی غلبه می‌کند، می‌تواند کویرها را آبیاری کند و در صحرای افریقا هوا را مطبوع سازد؛ می‌تواند کوه‌ها را تسطیح کند یا بر فراز آن‌ها مستقر شود، و تپه‌ها را پله‌بندی و تبدیل به باغستان کند؛ می‌تواند شهر شناور بسازد و از اقیانوس‌ها بگذرد، یا پرندگان غول‌پیکر بیافریند و آسمان‌ها را سیر کند. اما گردبادی قادر است شهری را که در قرنی ساخته شده در ساعتی ویران کند؛ کوه یخی می‌تواند قصر شناور را واژگون و دو پاره کند و هزاران مسافر خوشدل را غوطه‌خوران رهسپار عدم سازد.^(۴) اگر باران اندک ببارد، تمدن در زیر شن ناپدید می‌شود، چنان‌که در آسیای مرکزی شد؛ و اگر سیل آسا ببارد، جنگل تمدن را خفه می‌کند، چنان‌که در آمریکای مرکزی کرد. اگر در مناطق پیشرفته حرارت بیست درجه بالاتر رود، احتمالاً ما به سببیت تب‌آلودی رجعت خواهیم کرد. می‌شود که در آب و هوای استوایی ملتی با پانصد میلیون نفوس مانند مورچگان زاد و ولد کنند، اما حرارت رخوت‌آور سبب خواهد شد که بازیچه فتوحات جنگجویان زیستگاه‌های برانگیزنده‌تر شوند. نسل‌های انسان روی زمین سیطره‌ای روزافزون برقرار می‌کنند، اما سرنوشت حکم می‌کند که خود در دل خاک سنگواره شوند.

جغرافی زهدان تاریخ، مادر و پروراننده و تربیت‌گاه آن است. رودها، دریاچه‌ها، واحه‌ها و اقیانوس‌های آن مهاجران را به کناره‌های خود جلب می‌کنند، زیرا آب مایهٔ حیاتِ موجودات زنده و شهرهاست و برای تجارت و حمل و نقل راه‌های کم‌هزینه عرضه می‌دارد. مصر «هدیهٔ نیل»^(۵) بود، و بین‌النهرین در میان دو رود خود در طول سرشاخه‌های آن دو تمدن‌های پیاپی بنیان نهاد. هندوستان دختر سند، براهماپوترا و گنگ بود. چین حیات خود را مدیون رودهای بزرگی بود که (مثل خودِ ما) اغلب از بستر خاص خود می‌گریختند و با سیلاب‌های خود اطراف را بارور می‌ساختند. ایتالیا درهٔ تی‌بر^(۶)، درهٔ آرنو^(۷) و درهٔ پو^(۸) را زینت بخشید. اتریش در کنار دانوب رشد کرد، و آلمان در کنار الب^(۹) و راین^(۱۰)، و فرانسه در کنار رون^(۱۱) و لووار^(۱۲) و سن. پترا^(۱۳)، و پالمیر^(۱۴) (تدمر) در واحه‌های کویری پرورش یافتند.

هنگامی که جمعیت فزونی یافتهٔ یونانی‌ها در درون مرزها ننگجید، در اطراف مدیترانه و در کنار دریای سیاه مهاجرنشین‌هایی برپا کردند (به قول افلاطون «مانند قورباغه در کنار آبگیر»^(۸)) و طی دو هزار

سال از نبرد سالامیس (۴۸ ق.م) تا شکست آرمادای اسپانیا^(۱۵) (۱۵۸۸-)، سواحل شمالی و جنوبی مدیترانه مراکز رقابت با تعالی انسان سفید بود. اما در سال ۱۴۹۲ و پس از آن سفرهای کلمب^(۱۶) و اسکودوگاما^(۱۷) انسان را به مبارزه با اقیانوس‌ها فرا خواند؛ سیادت مدیترانه رقیب پیدا کرد. جنوا^(۱۸)، پیزا^(۱۹)، فلورانس^(۲۰) و ونیز^(۲۱) منقرض شدند، رنسانس شروع کرد به رنگ باختن؛ ملت‌های آتلانتیک سر بر آوردند و سرانجام سلطه خود را در نیمی از جهان

پراکندند. جرج بارکلی^(۲۲) در سال ۱۷۳۰ نوشت «امپراتوری مسیر خود را به سوی غرب می‌کشاند.» آیا این مسیر در طول اقیانوس آرام ادامه خواهد یافت، و تکنیک‌های صنعتی و اقتصادی اروپا و آمریکا را، همان‌گونه که پیش‌تر به ژاپن رسانید، به چین هم خواهد رسانید؟ آیا توأم شدن باروری شرق با آخرین تکنولوژی غرب موجب زوال غرب نخواهد شد؟

پیشرفت هواپیمایی نیز بار دیگر نقشه تمدن را دگرگون خواهد کرد. راه‌های تجارتي کم‌تر از رودها و دریاها خواهند گذشت، انسان و کالا بیش‌تر و بیش‌تر مستقیم روانه مقصد خواهند شد. کشورهای چون فرانسه و انگلستان امتیاز اقتصادی فراوانی سواحل مضرّس را از دست خواهند داد؛ کشورهایمانند روسیه، برزیل و چین که از بسیاری خاک نسبت به سواحل خود دچار مشکلند، با دستیابی به هواپیما بخشی از این کمبود را جبران خواهند کرد. شهرهای ساحلی دیگر از کار ساده جابه‌جایی کالا از کشتی به راه‌آهن و از راه‌آهن به کشتی ثروت کم‌تری کسب خواهند کرد.

با ترقی تکنولوژی نفوذ عوامل جغرافیایی تقلیل می‌یابد. ویژگی و شکل یک سرزمین می‌تواند امکاناتی برای کشاورزی، معدنکاری، یا تجارت عرضه کند، اما تنها اراده و انگیزه رهبران توأم با مجاهده سخت پیروان قادر است این امکانات را از قوه به فعل درآورد و تنها چنین آمیزه‌ای می‌تواند، بر فراز هزاران مانع طبیعی، فرهنگی را شکل دهد. انسان سازنده تمدن است، نه زمین.

پی‌نوشت‌های فصل ۲

۱. پطروس حواری. اشاره است به حرکت او بر روی آب در انجیل متی، ۱۴: ۲۸.

۲. Montesquieu (۱۶۸۹-۱۷۵۵): فیلسوف فرانسوی. وی در کتاب روح القوانین خود (۱۷۴۸) بحث تأثیر آب و هوا بر انسان و تمدن را مطرح کرد.
۳. Buckle (۱۸۲۱-۱۸۶۲): مورخ انگلیسی. متبحر در هیجده زبان، نویسنده تاریخ تمدن در انگلستان، در تاریخ‌نگاری شیوه علمی به کار برد و بر تأثیر جغرافیا در تاریخ تکیه کرد.
۴. اشاره است به کشتی مسافری تایتانیک که همچون قصری عظیم، شناور و مجلل با مسافران خوش‌گذران از انگلیس عازم آمریکا بود، اما بر اثر برخورد با کوه یخ بر سر امواج دو نیمه گشت.
۵. گفته مشهور هرودوت، پدر تاریخ.

6. Tiber

7. Arno

8. Po

9. Elb

10. Rhine

11. Rhone

12. Loire

۱۳. Petra: شهر باستانی که خرابه‌های آن در کشور اردن است.

۱۴. Palmyr: تدمر، شهر باستانی سوریه.

۱۵. Armada: ناوگان اسپانیا که فیلیپ دوم به سوی انگلستان فرستاد، اما از

نیروی دریایی انگلستان شکست خورد. بعد از گریز هم طوفان بقیه ناوگان

را

نابود ساخت.

۱۶. Columbus: کریستف کلمب کاشف آمریکا.

۱۷. Vasco de Gama: دریانورد پرتغالی (۱۴۶۰-۱۵۲۴) کاشف راه دریایی

پرتغال به هند از طریق دور زدن قاره آفریقا.

18. Genoa

19. Pisa

20. Florence

21. Venice

۲۲. George Berkeley (۱۶۸۵-۱۷۵۳): اسقف و فیلسوف ایرلندی.

زیست‌شناسی و تاریخ

تاریخ پاره‌ای از زیست‌شناسی است: زندگی انسان بخشی از دگرگونی‌های سازواره‌ها در خاک و آب است. گاهی، هنگام تنها قدم زدن در جنگلی در روزی گرم و تابستانی، جنبش صدها جانور را می‌بینیم یا می‌شنویم، که پرواز می‌کنند، جست و خیز دارند، می‌خزند، در زیر زمین پنهان می‌شوند. با نزدیک شدن ما جانوران وحشت‌زده می‌گریزند، پرنندگان پریشان می‌گردند، ماهی‌ها در آبگیرها پراکنده می‌شوند؛ ناگهان درمی‌یابیم که ما در این سیاره بی‌طرف به چه اقلیت خطرناکی تعلق داریم و، چنان‌که این سکنه گوناگون آشکاران‌شان می‌دهند، برای لحظه‌ای احساس می‌کنیم که در زیستگاه طبیعی ایشان، میهمانان ناخوانده‌ایم. آن‌گاه همه روایات و دستاوردهای انسان به نظرمان حقیر می‌آید و به سطح جزئی از تاریخ و دورنمای حیات کلی با هزاران چهره، نزول می‌کند، همه رقابت‌های اقتصادی ما، همه تلاش ما برای جفت‌یابی، گرسنگی و عشق و اندوه و جنگ ما خویشاوند یا عین جستجو، جفت‌گیری، ستیزه‌جویی و رنجی است که زیر این درخت‌ها یا برگ‌های افتاده بر زمین، یا در آب‌ها، یا بر فراز شاخه‌ها نهفته است.

از این قرار قوانین زیست‌شناسی درس‌های بنیادین تاریخند. ما

دستخوش جریان‌ها و آزمون‌های تکاملیم، تابع تنازع بقا و بقای انسیبیم. اگر به نظر می‌آید که عده‌ای از ما از این تلاش و آزمون‌ها می‌گریزند سبب آن است که گروه ما حافظ ماست؛ اما همین گروه خود ناگزیر است آزمایش‌های بقا را از سر بگذرانند.

پس نخستین درس زیست‌شناختی تاریخ این است که زندگی مبارزه و رقابت است. رقابت تنها جوهر داد و ستد و تجارت نیست، بلکه داد و ستد زندگی است - صلح‌آمیز هنگام وفور نعمت، خصمانه هنگامی که شکم‌ها گرسنه‌اند. حیوانات بی‌پروا یکدیگر را می‌درند و می‌خورند، انسان‌های متمدن در سایهٔ قانون، یکدیگر را مصرف می‌کنند. همکاری امری است واقعی و پایه‌پای توسعهٔ اجتماعی افزون‌تر می‌شود، اما بیش‌تر از آن روست که ابزار و شکل رقابت است؛ ما در گروه خود - در خانواده، جماعت، باشگاه، کلیسا، حزب، «نژاد» یا ملت خود -، همکاری می‌کنیم تا گروه خود را برای رقابت با گروه‌های دیگر توانا سازیم. کیفیت رقابت گروه‌ها همچون کیفیت رقابت افراد است: زیاده‌طلبی، ستیزه‌جویی، تعصب و غرور. کشورهای ما، که از مای بی‌شمار پدید آمده‌اند، چنانند که ما هستیم؛ سرشت ما را با حروفی درشت‌تر رقم می‌زنند، و خیر و شر ما را در مقیاسی غول‌آسا مرتکب می‌شوند. ما غارتگر و ستیزه‌جو و حریصیم، چون خون ما هزاره‌هایی را به یاد دارد که طی آن پیشینیانمان ناچار از تعقیب، جنگ و کشتار بودند و از بیم نیافتن طعمهٔ دیگر اجباراً تا خرخره می‌خوردند. جنگ شیوهٔ خوردن یک ملت است. از آن‌جا که جنگ قطعی‌ترین شکل رقابت است سبب ترویج همکاری می‌شود. تا زمانی که حکومت‌های ما عضو یک گروه بزرگ و عملاً محافظ یکدیگر نشوند، مانند افراد و خانواده‌های عصر شکارگری عمل

خواهند کرد.

دومین درس زیست‌شناختی تاریخ این است که حیات انتخاب است. در رقابت برای غذا یا جفت، یا قدرت بعضی موجودات زنده پیروز می‌شوند و برخی ناکام. در تنازع بقا نیز بعضی افراد برای گذراندن آزمون زنده ماندن از دیگران مجهزترند. از آن‌جا که طبیعت (به معنی واقعیت کلی و روندهای آن) اعلامیه استقلال آمریکا یا اعلامیه انقلابی حقوق بشر فرانسه را به دقت نخوانده است، ما نابرابر و بی‌اختیار به جهان آمده‌ایم: هم تابع میراث جسمانی و روان‌شناختی خود، و هم تابع سنن و عادات گروه خودیم؛ از سلامت و قدرت، از ظرفیت ذهنی و کیفیات سرشتی سهم متفاوتی برده‌ایم. طبیعت تفاوت را به عنوان مصالح لازم برای انتخاب و تکامل دوست می‌دارد؛ دوقلوهای همسان به صدگونه با هم اختلاف دارند، و هیچ دولوبیایی شبیه هم نیستند.

نابرابری نه تنها ذاتی و مادرزادی است، بلکه با پیچیدگی تمدن افزایش می‌یابد. نابرابری‌های ارثی زاینده تفاوت‌های غیرطبیعی و اجتماعی‌اند. هر اختراع یا کشفی کار فردی استثنایی است، و به نسبت هر قدرتمندی را قدرتمندتر و هر ضعیفی را ضعیف‌تر از پیش می‌سازد. توسعه اقتصادی وظایف و مشاغل را تخصصی می‌کند، میان استعدادها فرق می‌گذارد، و باعث می‌شود انسان‌ها در نظر گروه خود ارزش‌های متفاوت داشته باشند. اگر آدم‌های اطراف خود را به خوبی بشناسیم، می‌توانیم سی درصد از آن‌ها را انتخاب کنیم که مجموع استعدادهایشان با مجموع استعدادهای بقیه برابر باشد. زندگی و تاریخ هم این کار را می‌کنند، آن هم با بی‌عدالتی والایی که یادآور خدای کالون^(۱) است.

طبیعت به جمع شدن آزادی و برابری در آرمانشهرهای ما می‌خندد. چه آزادی و برابری دشمنان سوگند خورده و دیرینه یکدیگرند، هنگامی که یکی غالب شود دیگری می‌میرد. اگر انسان‌ها آزاد رهاگردند، نابرابری‌های ذاتیشان تقریباً به صورت تصاعد هندسی چند برابر خواهد شد، چنان که در انگلستان و آمریکا در قرن نوزدهم در دوره آزادی عمل^(۲) شد. برای مهار نابرابری باید آزادی قربانی شود، چنان که در روسیه بعد از ۱۹۱۷ شد. نابرابری حتی در شرایط سرکوب هم رشد می‌کند؛ تنها انسانی که در استعداد اقتصادی زیر حد وسط قرار دارد خواهان برابری است؛ آنانی که از استعداد برتر بهره‌مندند طالب آزادی‌اند؛ و سرانجام استعداد برتر به مقصد می‌رسد. آرمانشهرهای برابری از جهت زیست‌شناختی هم محکوم به نابودی‌اند، و بهترین حالتی که فیلسوفی مهربان می‌تواند به تحقق آن دل بندد تساوی تقریبی در پیشگاه عدالت قانونی و استفاده از امکانات تحصیلی مساوی است. اجتماعی که در آن به همه استعدادهای بالقوه اجازه رشد و عمل داده شود، می‌تواند در رقابت گروه‌ها از امتیاز ادامه حیات بهره‌مند باشد. چنان که از میان رفتن فاصله، رویارویی کشورها را تشدید می‌کند و باعث افزایش رقابت آن‌ها می‌شود.

سومین درس زیست‌شناختی تاریخ آن است که حیات باید زاینده باشد. سازواره‌ها، گونه‌ها، یا گروه‌هایی که نمی‌توانند به وفور تولیدمثل کنند به کار طبیعت نمی‌خورند. شهوت طبیعت برای کمیت شرط اولیه انتخاب کیفیت است؛ طبیعت زاد و ولد انبوه را دوست دارد، از مبارزه و تنازعی که در آن بر جای ماندگان اندکند لذت می‌برد؛ بی‌شک هجوم هزاران اسپرم را برای بارور ساختن یک

تخمک به دیده‌ی تحسین می‌نگرد. طبیعت به نوع بیش از فرد علاقه‌مند است و بین تمدن و بربریت تفاوتی اندک قائل می‌شود. توجه ندارد که بالا بودن میزان موالید اغلب با پایین بودن درجه‌ی فرهنگ یک تمدن همراه است؛ و پایین بودن میزان موالید با درجه‌ی فرهنگ بالا همراه است. او (یعنی طبیعت به مفهوم روند زاد و ولد، دگرگونی، رقابت، انتخاب و ادامه‌ی حیات) به آن می‌اندیشد که ملتی با میزانِ پایین موالید به تناوب به دست گروهی بارورتر و قدرتمند تصفیه خواهد شد. گل^(۳) با مداخله‌ی لژیون‌های رومی ایام سزار در برابر ژرمن‌ها به حیاتش ادامه داد، و در زمان ما به کمک هنگ‌های انگلیسی و آمریکایی چنین شد. هنگامی که روم سقوط کرد فرانک‌ها از آلمان سرازیر شدند و گل را به فرانسه تبدیل کردند؛ در صورت سقوط انگلیس و آمریکا، فرانسه، که جمعیت آن در طول قرن نوزدهم تقریباً ثابت ماند، دوباره مورد تاخت و تاز قرار می‌گیرد.

اگر تولیدمثل انسان بر موجودی مواد غذایی بچربد، طبیعت برای برقرار ساختن موازنه سه عامل در اختیار دارد: قحطی، طاعون و جنگ. توماس مالتوس^(۴) در کتاب مشهور رساله در باره جمعیت^(۵) (۱۷۹۸) توضیح داد که بدون این تنظیم‌های تناوبی نرخ زایش چنان از نرخ مرگ پیشی می‌گیرد که افزایش مصرف، هر نوع ترقی در تولید مواد غذایی را خنثی خواهد ساخت. گرچه او خود کشتیش بود و نیّت خیر داشت، اما متذکر شد که کمک‌های نقدی و جنسی به فقرا آنان را به ازدواج‌های بی‌هنگام و بچه‌دار شدن بی حساب تشویق می‌کند و بر مشکل می‌افزاید.

وی در چاپ دوم همان رساله (۱۸۰۳) توصیه کرد که جز برای تولیدمثل از مقاربت خودداری شود، اما از قبول شیوه‌های دیگر

تنظیم خانواده سر باز زد. وی ناامید از پذیرفته شدن توصیه مقدسانه‌اش پیش‌بینی کرد که در آینده هم، مانند گذشته، توازن میان تولید و مصرف غذا، با قحطی، طاعون و جنگ برقرار خواهد شد.

پیشرفت‌های فن‌آوری زراعی و جلوگیری از بارداری در قرن نوزدهم ظاهراً نظریه مالتوس را رد کرد: در انگلستان، آمریکا، آلمان و فرانسه ازدیاد تولید مواد غذایی پایه‌پای ازدیاد موالید حرکت کرد، و با بالا رفتن سطح زندگی، سن ازدواج بالاتر رفت و تعداد افراد خانواده کم شد. افزایش تعداد مصرف‌کنندگان، افزایش تعداد تولیدکنندگان نیز بود: «نان خورهای» جدید برای تولید بیش‌تر غذا زمین‌های جدیدی را زیرکشت بردند. به نظر می‌رسد چشم‌انداز اخیر کانادا و ایالات متحده، که در خانه خود با مصونیت از قحطی و طاعون، میلیون‌ها تن غله را به خارج صادر می‌کنند، پاسخ زنده‌ای به گفته مالتوس است. اگر دانش کشاورزی فعلی در همه جا به کار گرفته شود، زمین قادر است دو برابر جمعیت کنونی خود را خوراک دهد.

البته، مالتوس پاسخ خواهد داد که این راه‌حل تنها به عقب انداختن فاجعه است. باروری زمین هم حدی دارد: هر نوع پیشرفتی در فنون کشاورزی دیر یا زود بر اثر فزونی تولد بر مرگ بی‌فایده خواهد شد؛ در این گیرودار، پزشکی، بهداشت و نودوستی با زنده نگاه داشتن نانسب، که همانا افزودن همانند خود اوست، انتخاب طبیعی را خنثی می‌سازد. در این جا امید ندا می‌دهد: در کشورهایی که اینک میزان موالید آن‌ها جهان را به خطر افکنده است، پیشرفت‌های صنعتی و شهرنشینی و تعلیم و تربیت و ترقی سطح زندگی احتمالاً در کاستن نرخ تولد همان‌گونه اثر خواهد داشت که در انگلستان و آمریکای شمالی داشته است. تا برقراری چنان

توازن میان تولید و مصرف، انساندوستی حکم می‌کند که دانش و وسایل تنظیم خانواده وسیعاً گسترش یابد. پدر و مادر شدن آرمانی باید امتیازی برای افراد سالم باشد، نه محصول فرعی تحریک جنسی.

آیا قرینه‌ای هست که نشان دهد کنترل موالید سبب فساد نسل می‌شود. به عبارت دیگر آیا سطح هوش ملتی که آن را به کار می‌گیرد، پایین می‌آید؟ مسلم است که روشنفکران بیش از عوام این شیوه را به کار بسته‌اند، و آشکارا در هر نسل تلاش دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت بر اثر باروری بی‌دانشان نقش بر آب می‌شود. اما بیش‌تر آنچه هوش می‌نامیم حاصل آموختن، فرصت‌ها و تجربه فردی است؛ دلیلی وجود ندارد که این فراگرفته‌های معنوی به ژن‌ها منتقل شوند. حتی فرزندان صاحبان درجه دکترا باید تحصیل کنند و دوران امراض اشتباهات، جزم‌اندیشی‌ها و ایسم‌ها را از سر بگذرانند. نمی‌توان گفت چه مایه استعداد و ذکاوت بالقوه در کروموزوم‌های فقرا و پریشان‌احوالان پنهان مانده است. از نظر زیست‌شناسی قدرت و سرزندگی جسمی کودک، در هنگام تولد، می‌تواند از اصل و نسب معنوی او ارزشمندتر باشد؛ نیچه می‌اندیشید که در آلمان عالی‌ترین خون در رگ‌های دهقانان جاری است؛ فیلسوفان جنس مناسبی برای پرورش نژاد نیستند.

تعداد نفرات خانواده در تاریخ یونان و روم نقشی بر عهده داشت. جالب توجه است که ژول سزار^(۶) (۵۹ ق م) به رومی‌هایی که اولاد زیاد داشتند جایزه می‌داد و زنان بی‌فرزند را از آویختن جواهر و نشستن بر تخت روان منع ساخته بود. اوگستوس^(۷) این رسم بی‌فایده را چهل سال بعد زنده کرد. تنظیم خانواده در میان طبقات، همچنان

گسترش می‌یافت، اما مهاجران ژرمنی شمالی و یونانی و سامی شرقی جمعیت ایتالیا را انبوه و دگرگون ساختند^۹ و به احتمال بسیار این دگرگونی قومی از قدرت و تمایل ساکنان به مقابله با بی‌کفایتی حکومت و حمله‌های خارجی کاست.

در ایالات متحده میزان پایین موالید در میان انگلوساکسون‌ها از قدرت سیاسی و اقتصادی ایشان کاست؛ و میزان بالای موالید در خانواده‌های رومن کاتولیک نشانه آن است که در سال دو هزار کلیسای رومن کاتولیک در دولت سراسری و حکومت‌های ایالتی و شهری قدرت حاکم خواهد بود. در فرانسه، سویس و آلمان روندی مشابه آن در حال بازگردانیدن مذهب کاتولیک است؛ ممکن است سرزمین‌های ولتر، کالون و لوتر به زودی به قلمرو پاپ‌ها بازگردند. بدین سان، میزان موالید، مانند جنگ، می‌تواند در گسترش ادیان دخالت داشته باشد؛ همان گونه که شکست مسلمانان در تور^(۸) (۷۳۲ م)، نگذاشت که در فرانسه و اسپانیان قرآن‌جانشین کتاب مقدس شود. لذا سازمان برتر، انضباط، اخلاقیات، ایمان و باروری بسیار کاتولیک‌ها شاید اصلاح‌طلبی پروتستانی و روشنگری فرانسوی را منسوخ گرداند. شوخ‌طبعی چون تاریخ نخواهید یافت.

پی‌نوشت‌های فصل ۳

۱. Jhon Calvin (۱۵۰۹-۱۵۶۴): حکیم الهی و مصلح دینی فرانسوی. وی معتقد بود که خداوند او بر اساس یک بی‌عدالتی متعالی (sublime injustice) در حکم خود، برای هر روحی شادی یا اندوه ابدی مقدر می‌کند.

۲. *laissez faire*: آزادی عمل؛ سیاست اقتصادی بر اساس عدم دخالت دولت در امر تجارت.

۳. Gaul : ناحیه‌ای در اروپای غربی در قدیم، شامل ایتالیا، فرانسه، بلژیک و جنوب هلند فعلی.

۴. Thomas Malthus (۱۷۶۶-۱۸۳۴): روحانی و اقتصاددان انگلیسی. نظرات او، مالتوسیزم، هم از سوی ترقی‌خواهان و هم از سوی محافظه‌کاران مورد انتقاد قرار گرفت. از کتاب‌های دیگر او *اصول اقتصاد سیاسی* (۱۸۲۰) است.

5. *Essay on Population*

۶. Gaus Julius Caesar (۱۰۰-۴۴ ق.م): سردار، سیاستمدار و مورخ رومی. پس از او واژه سزار (قیصر) از زمان آگوستوس تا هادرین لقب امپراتوران روم گشت.

۷. Gaius Julius ، (Octavion) Augustos (۶۳ ق.م. - ۱۴ م): نخستین امپراتور روم، اصلاح‌طلب، حامی هنر و ادبیات. وارث و جانشین ژول سزار.

۸. Tour : شهری در غرب فرانسه. مسلمانان که از طریق اسپانیا به سوی شمال می‌رفتند در این شهر از شارل مارتل شکست خوردند. این جنگ به جنگ پوآتیه هم معروف است.

